

گزارشی تحلیلی از کتاب

«شاخصه‌های عرفان ناب شیعی»

مرضیه ورمزیار*

چکیده

آشنایی با برخی مباحث فلسفه عرفان، عرفان نظری و عرفان عملی و تنقیح صحیح آنها، به هدف معرفی شاخصه‌های عرفان شیعی، ضروری است؛ زیرا خطا در هر یک از آنها می‌تواند لغزشگاهی در عرفان به شمار آید و موجبات انحراف را فراهم آورد. چیهستی عرفان، و رابطه عرفان با دین و عقل از مباحث کلیدی فلسفه عرفان است که کتاب «شاخصه‌های عرفان ناب شیعی» به آنها می‌پردازد. مباحث دیگر کتاب، مشتمل بر بحث از نسبت عرفان و دین، عرفان نظری و عملی است.

بخش پایانی این نوشتار، به‌طور خاص به هدف اصلی مؤلف، یعنی شاخصه‌های عرفان شیعی اختصاص دارد. اعتقاد به توحید، نبوت، معاد، ولایت و سلوک براساس شریعت، از اهم ویژگی‌های عرفان راستین است و معنویت‌گرایی بدون خدا و بدون وحی و معاد (تناسخ‌گرایی) یا عرفان‌های شریعت‌گریز و عقل‌ستیز و سلوک بدون توجه به اخلاق و زندگی، از ساحت عرفان راستین دور است. بر این اساس، پایبندی به عقل، التزام به وحی و تهذیب نفس با سیر و سلوکی منتهی به شهود، سه ویژگی ممتاز عرفان شیعی است که از آن به هماهنگی عرفان، برهان و قرآن یاد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عرفان، عرفان شیعی، عقل، دین، هستی‌شناسی عرفانی، عرفان عملی.

مقدمه

همت آن مجمع، از سوی انتشارات بوستان کتاب در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است. کتاب حاوی شش فصل و ۲۱۵ صفحه است.

چیستی عرفان

مؤلف محترم در نخستین جلسه، از مباحث مقدماتی و کلی بحث می‌کند. ابتدا به تعریف واژه «عرفان» و واژه‌های معادل آن، همچون «mysticism» (به معنای «راز و سر») به عنوان رایج‌ترین واژه در این زمینه، «spirituality» (به معنای «روحانی») که به «معنویت» ترجمه شده و معنایی عام‌تر از عرفان دارد، و «gnosis» (به معنای «دانش» و نزدیک‌ترین واژه از لحاظ لغوی به عرفان) می‌پردازد.

واژه‌ای که در غرب برای عرفان اسلامی استفاده شده و بار منفی ندارد، «صوفیسم» (Sufism) به معنای پشمینه‌پوشی است. در گذشته واژه «تصوف» برای عرفان اسلامی استفاده می‌شد که به تدریج بار منفی یافت و امروزه رایج در عرفان اسلامی همان واژه «عرفان» است که مشتقات آن، بخلاف واژه تصوف، در منابع دینی وجود دارد. به علاوه، این واژه از نظر معنا نیز بسیار گویا و غنی است و به درستی از محتوایش حکایت می‌کند. اما در اصطلاح، عرفان به تجربه بی‌واسطه حقیقت مطلق یا شهود حقایق الهی گفته می‌شود.

از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران عرفان، عرفان معرفت شهودی خداوند است؛ اما عرفان اسلامی معنای وسیع‌تری دارد که اوج آن، معرفت شهودی خداوند است. خدا در عرفان اسلامی خدای

گرایش به عرفان و معنویت، ریشه در فطرت انسان دارد. اسلام به این نیاز فطری توجه ویژه دارد و راه عرفان را یکی از عالی‌ترین راه‌های کسب معرفت نسبت به خدا و قرب به او معرفی کرده است. بنابراین، پرداختن به آن در حوزه معارف دینی امری ضروری به نظر می‌رسد. علاوه بر آن، عرفان پدیده‌ای جهانی است که گسترش چشم‌گیری در شرق و غرب عالم دارد. اما عرفان با این گسترش عالم‌گیرش مصون از آسیب‌ها، انحرافات، خطاها و کج‌اندیشی‌ها نیست. تشخیص عرفان درست و ناب از میان همه آنچه تحت این عنوان به بشریت تشنه عرضه می‌شود، معیار و ملاک می‌طلبد. شکی نیست که عرفان اسلامی و به‌ویژه عرفان شیعی مبتنی بر عقل و وحی، که طلایه‌داران آن انسان‌های کاملی همچون پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام هستند، می‌تواند راهگشای این طریق گردد. متأسفانه به دلیل عدم تبیین درست معارف عرفانی، این امر در میان مسلمانان هم مهجور مانده و حتی از سوی برخی متدینان نیز مورد بی‌مهری واقع شده است. این نوشتار می‌کوشد ضمن معرفی نخستین اثر در زمینه شاخصه‌های عرفان شیعی، گزارشی تحلیلی‌گونه از مباحث آن ارائه دهد و از این طریق، مشتاقان عرفان و تشنگان معنویت را به پژوهش، مطالعه و آشنایی با آن شاخصه‌ها، ترغیب و تشویق نماید.

کتاب شاخصه‌های عرفان ناب شیعی اثر دکتر محمد فنائی اشکوری (فنائی اشکوری، ۱۳۹۱ الف)، حاوی درس‌هایی است که وی در مجمع عالی حکمت اسلامی حوزه علمیه قم ارائه کرده و به

اختصاص دارد. بنا بر نظر مؤلف محترم، یکی از مهم‌ترین نقاط لغزش و انحراف در مباحث عرفانی، روشن نبودن نسبت میان عرفان و دین است. تنقیح درست این نسبت، ضمن آسیب‌شناسی آن انحرافات، به مخالفت با عرفان نیز پایان خواهد داد.

به تصور بسیاری از افراد سکولار، عرفان غیر از دین است. در این تفکر، عرفان سعه صدر و دید بازی دارد، برخلاف دین که در نگاه آنها، در آن تنگ‌نظری، تعصب و ظاهر بینی وجود دارد. شبیه به این عقیده، در برخی جهله صوفیه هم وجود دارد. آنها شریعت را برای عوام و طریقت را برای خواص می‌دانند. سلفی‌ها نیز عرفان را بدعت آشکار و مسلم و ضد دین می‌خوانند.

دین راستین مجموعه تعالیمی است که خداوند از طریق وحی به انبیا برای رستگاری انسان‌ها نازل کرده است. عرفان راستین نیز شناخت حقایق الهی و سیر مدارج کمال است که از راه تهذیب نفس به دست می‌آید. بر این اساس، عرفان عالی‌ترین مرتبه دینداری است، و ضدیت یا غیریت دین و عرفان معنا ندارد.

اما آیا عرفان و دین دقیقاً یک چیزند؟ همچنان‌که می‌دانیم، اقلیت کوچکی از دین‌داران عارف هستند و همه متدینان معرفت‌شهودی که در عرفان از آن سخن می‌گویند ندارند. از این رو، نمی‌توان گفت عرفان عین دین است.

همچنین نمی‌توان گفت عرفان جزئی از دین است؛ زیرا همچنان‌که معروف است، اجزای دین عبارتند از: عقاید، احکام و اخلاق، و برای دین جزء چهارمی به نام عرفان تعریف نشده است. پس عرفان نمی‌تواند در عرض یکی از اجزای مذکور باشد.

شخصی است، اما نه شخصی شبیه انسان، آن‌گونه که برخی سلفی‌ها و مجسمه و مشبیه می‌گویند و یا آنچه در مسیحیت گاهی دیده می‌شود؛ بلکه خدا شخص است به معنای اینکه موجودی خاص، خودآگاه و در عین حال نامتناهی است.

علم عرفان غیر از حقیقت عرفان است. علم عرفان را می‌توان به عقلی و نقلی و شهودی تقسیم کرد؛ اما حقیقت عرفان شهودی است. چه بسا کسانی هستند که بدون تخصص در علم عرفان به حقیقت آن دست یافته‌اند و در مقابل، عرفان‌دانانی که هرگز به شهود راه نیافته‌اند. این بدان معنا نیست که فایده‌ای بر علم عرفان مترتب نیست، بلکه گذشته از فایده مترتب بر هر علم حصولی، ایجاد شوق و انگیزه برای گام نهادن در این وادی و داشتن یک نقشه راه از طریق آن، از امتیازات دانستن این علم است.

عرفان دست‌کم دارای سه بعد معرفتی، احساسی و سلوکی است. در عرفان علم و عمل همراه هم هستند؛ به این معنا که هر کس به حقیقت عرفان راه یافت اهل سلوک است؛ اما در علوم ظاهری و حصولی عمل شرط نیست. استعداد و ظرفیت نیز برای تجربه عرفانی لازم است.

در ادامه بحث، مؤلف محترم علم عرفان نظری، علم عرفان عملی، فلسفه عرفان یا فراعرفان، روان‌شناسی عرفان، تاریخ عرفان، اصطلاحات عرفانی، تفسیر عرفانی و سرانجام، ادبیات عرفانی را از شاخه‌های علوم عرفان برمی‌شمارد.

نسبت میان عرفان و دین

بحث جلسه دوم به نسبت میان عرفان و دین

صدور از ناحیه معصوم و مصداق باطلش را تأویل‌های ناسازگار با مسائل قطعی عقلی و اثبات‌شده دینی می‌داند. در غیر این دو صورت، اگر در هر موردی توجیه معقول و مقبولی ارائه شده باشد می‌تواند پذیرفته شود، وگرنه بهترین موضع تعلیق حکم و داوری نکردن است.

نسبت عرفان و عقل

مؤلف در فصل سوم با ترسیم نسبت میان عقل و عرفان، منشأ بسیاری از گرایش‌های انحرافی را در عرفان و تصوف، آسیب‌شناسی می‌نماید. در بسیاری از مکتب‌های عرفانی و هم در میان اهل تصوف، مخالفت میان عرفان و عقل مشهود است و در میان برخی صوفی‌ها، اخباریون، حس‌گراهای جدید، برخی نقلی‌ها و حتی شهودی‌ها از نوع افراطی آن، این مخالفت دیده می‌شود.

در عرفان اسلامی و در زبان عرفای ملت‌های مختلف، تعبیر تناقض‌نمایی که حاکی از مخالفت میان عرفان و عقل است وجود دارد. کسانی تناقض در عرفان را جایز دانسته، به تفسیر و توجیه آن می‌پردازند (ر.ک: استیس، ۱۳۸۸، فصل پنجم). آنها بر این باورند که عرفان عالم وحدت است و قوانین منطقی حاکم بر عالم کثرت، در آن جریان ندارد. این باور ناصوابی است؛ زیرا قوانین منطقی عام و کلی بوده، کثرتی که در آن لازم است کثرت مفهومی و ذهنی است و عالم وحدت نیز خالی از این نوع کثرت نیست (ر.ک: فنائی اشکوری، ۱۳۹۱، ب، ج ۱، ص ۷۴۶-۷۵۷).

همچنان‌که می‌دانیم، بحث تناقض منطقی، آنجا مطرح می‌گردد که نفی و اثبات از یک حیثیت باشد و

مؤلف محترم، بعد از رد نسبت ضدیت، غیریت، عینیت و جزئیت عرفان با دین، عرفان را بعد باطنی و ساحت برتر دین می‌داند که در ضمن اجزای سه‌گانه دین (عقاید، احکام و اخلاق) و همراه با آنهاست. به عبارت دیگر، عرفان در طول اجزای دین است، نه در عرض آنها.

مراد از ظاهر و باطن، معنای تفسیری و اصولی در مقابل نص، یا معنای عرفی آن نیست. مراد از ظاهر، آن چیزی است که از راه‌های ظاهری، همچون حس و عقل و نقل قابل فهم است و مراد از باطن، بصیرت و رؤیت قلبی حقیقت است که تنها با تهذیب نفس از طریق شهود به دست می‌آید.

شاید بتوان گفت: مهم‌ترین اصل در عرفان تمایز ظاهر و باطن است. از دیدگاه عارف، همه حقایق، اعم از عالم و آدم و دین و قرآن، ظاهر و باطن دارند. اعتقاد و التزام به ظاهر دین، شرط و حد نصاب دینداری است و از این‌رو، برای همگان ضروری است؛ اما راه یافتن به باطن دین، فضلی است که در دین ترغیب و تشویق گردیده، ولی الزامی نیست.

مؤلف در ادامه، عدم تبیین درست حقیقت عرفان، ادبیات پیچیده و دشوار عرفانی، استفاده از زبان رمزی و استعاری، بیان واژه‌های چند معنا و عبارات چندپهلوی و موهوم به خاطر حفظ اسرار و ظهور برخی بدعت‌ها و انحرافات در گروه‌های از متصوفه را، از جمله دلایل مخالفت برخی از متشرعان با عرفان برمی‌شمارد.

وی در پایان این قسمت، اصل تفسیر و تأویل باطنی و عرفانی را، معقول و غیرقابل خدشه می‌داند و با ذکر معیار آن، مصداق قطعی الحقایق آن را،

خلق، از مهم‌ترین موضوعات درون عرفانی به‌ویژه عرفان نظری است. مؤلف در این بخش، این لغزشگاه از عرفان را نیز که سبب انحرافات شده است، به بحث منطقی می‌نشیند و نتیجه‌ای جامع و کارساز ارائه می‌دهد.

اصل کثرت همچون اصل واقعیت بدیهی است و حس، عقل و شرع بر آن توافق دارند. همه حکما و عرفای مسلمان که در آثار علمی خود به این بحث پرداخته‌اند و آثارشان موجود است، واقعیت کثرت را پذیرفته‌اند، اگرچه تفسیر آنها از کثرت متفاوت است. برخی به کثرت تباینی، برخی به تشکیک در مراتب هستی و جمعی به کثرت در مظاهر هستی رسیده‌اند. در اینکه آیا ورای این کثرت، وحدتی وجود دارد نیز اکثر عرفا قایل به وحدت وجود هستند؛ اما تفسیرهای متفاوتی برای تبیین این وحدت وجود دارد.

برخی گفته‌اند: عارف عاشق، به جهت انقطاع از غیر خدا، جز خدا نمی‌بیند و حتی به خودش هم توجه ندارد. برخی نیز گفته‌اند: مراد از فنای عارف در حق، فنای اراده او در اراده حق است. طبق این نظر، انسان عارف با تمرین، عبادت، ریاضت، اخلاص و معرفت به خدا به آنجا می‌رسد که تعارضی میان اراده خود و خدا نمی‌بیند، و این وحدت را وحدت اراده دانسته‌اند و سرانجام، برخی معتقدند: حقیقت هستی خداوند است و ماسوی‌الله، نه در عرض خدا، بلکه خلق، فعل، کلمه، آیه، آینه، ظهور و تجلی او هستند که از این تفسیر، به‌طور خاص به وحدت شخصی وجود یاد می‌شود.

تفسیر اخیری که گذشت، تفسیر خاصی از

حال آنکه در عرفان، در بسیاری موارد، نفی از یک حیث و اثبات از حیث دیگر است، ضمن آنکه زبان عرفانی، غیر از زبان عرفی است. زبان عرفانی، با واژه‌های رمزی و استعاری و تعابیر نمادین سروکار دارد و آنچه عرفا از آنها اراده می‌کنند، در تصور عرف است که تناقض‌گونه به نظر می‌آید و حال آنکه در حقیقت امر چنین نیست.

محدودیت عقل، خطاپذیری آن و مشوب به هوا بودن عقول جزئی، نقدهایی است که عرفا بر عقل داشته‌اند. توجه به این نکته ضروری است که نقد عقل غیر از رد آن است. برخی عرفا خود، اهل تأملات نظری هستند. عارفی که به شهود می‌رسد، عقلش را از دست نمی‌دهد، بلکه راه عرفان را برتر از عقل می‌داند؛ ضمن آنکه امکان خطا، در همه مراحل مکاشفه، تفسیر یا بیان نیز وجود دارد و فقط درباره معصوم علیه السلام می‌توان با قاطعیت از حق بودن آن سخن گفت. نقش عقل در عرفان، هم پیش از تجربه عرفانی و هم پس از آن ضروری است؛ زیرا از یک سو، عارف برای اثبات خدا و دین نیازمند به عقل است؛ چراکه جهان‌بینی از عقل شروع می‌شود و عرفان و وحی بدون آن محقق نمی‌شود. ثانیاً، عارف برای انتخاب مکتبی از میان انواع نظام‌های عرفانی و عارف شدن، نیازمند عقل است. افزون بر این، تأیید عقل یکی از معیارهای اعتبار تجربه عرفانی عارف در کنار شرع است. عقل در تفسیر، تبیین و تأیید تجربه‌های معتبر عرفانی و رد تجربه‌های نامعتبر دخالت دارد.

هستی‌شناسی عرفان

هستی‌شناسی عرفانی و تبیین نسبت میان خدا و

نظریه عرفا، جای بحث و تأمل دارد؛ اما الزامی به تأیید یا رد آن نیست و اتخاذ هیچ کدام از آن اقوال، محل به اعتقاد دینی نیست. اعتقاد به خدای واحد (با صفاتی که در قرآن برای او بیان شده)، اعتقاد به کثرت (با هر تفسیری از نظام هستی که باشد؛ اعم از تباین وجود، تشکیک خاصی وجود یا تشکیک در مظاهر) و سرانجام، اعتقاد به تمایز خدا و خلق، ضروری است و این اعتقاد در همه حکما و عرفای اسلامی به طور آشکار و قاطع وجود دارد. باقی مباحث فلسفی منطقه الفراق نظری است که ارتباطی با کافریا مؤمن بودن کسی ندارد. وی خواننده خود را به این نکته مهم توجه می دهد که همواره موضع گرفتن یا تصدیق و تکذیب نمودن چیزی، فرع بر فهم آن است. فهم معنای صحیح وحدت وجود نیز از این قاعده مستثنا نیست.

کلیاتی در عرفان عملی

مؤلف محترم در آغاز این بحث، هدف ارائه بحث کلیات عرفان عملی را، ارتباط آن با شاخصه های عرفان شیعی عنوان می کند و معتقد است: آموزش عرفان عملی، نه کار هر کس است و نه به یک جلسه محقق می شود.

علم عرفان عملی غیر از خود عرفان عملی است. علم عرفان عملی، معارفی است که درباره راه تقرب به خدا و سیر و سلوک ارائه می شود؛ اما عرفان عملی، نفس زندگی و سلوک و رفتار عارفانه است. منابع عرفان عملی، دین، عقل و تجربه عرفاست. برخی مطالب ممکن است از راه عقل مستقیم به دست نیاید و یا در منابع دینی نیامده باشد؛ اما عرفا

وحدت شخصی وجود است که در آن، یک وجود عرضی به اشیا نسبت داده می شود. بر این اساس، اشیا، به حیثیت تقییدیه حق و به وجود او موجود هستند، همچون موج و دریا یا آینه و صاحب تصویر. موج و تصویر در عین واقعیت داشتن و معدوم نبودنشان، وجودی از خود نداشته و عین وابستگی به وجود حقیقی دریا و صاحب صورت هستند. این تفسیر، از راه وجود ربطی در فلسفه صدرالمتألهین قابل تبیین است؛ همچنان که از اطلاق و عدم تناهی خداوند هم بر این نظریه استدلال نموده اند.

برخی به مونیزم (Monism) یا یگانه انگاری در مقابل پلورالیسم معتقدند؛ بدان معنا که عالم ماده، یک واحد یکپارچه مادی است و در عین حال، در درون خود کثرت دارد. مونیزم ممکن است ماتریالیست باشد و آن واحد یکپارچه را ماده بداند و ممکن است ایده آلیست باشد و کل عالم را به ایده برگرداند. آکازمیزم (Acosmism) هم نوعی از مونیزم است که در آن عالم ماده انکار می شود. مقابل مونیزم، پلورالیزم است. برای pantheism که برخی در مقابل خداگرایی (Theism) به کار می برند، تفسیرهای مختلفی وجود دارد. در برخی از آثار غربی، از وحدت وجود به پنتئیزم یا همه خدایی تعبیر می کنند که تعبیر مناسبی نیست. بر طبق این تعبیر نادرست، بین خدا و طبیعت تمایزی وجود ندارد. اینها مربوط به متفکران خارج از جهان اسلام است؛ اما متفکران مسلمان اعم از فیلسوف و عارف، هم به خدا معتقدند و هم به خلق. حتی آن کسی که قایل به وحدت وجود است منکر کثرت نیست.

مؤلف محترم، معتقد است: نحوه تبیین کثرت در

به عنوان رکن عرفان، محبت را به دنبال دارد و در یک تحلیل عقلی، لازمه محبت، اطاعت است. عاشق کمال و جمال حق عاشقانه می‌کوشد تا رضای معشوق را طلب و تأمین نماید. از این رو، شریعت‌گریزی صوفیانه از ساحت عرفان اسلامی دور است. بنابراین، معرفت، محبت و اطاعت اصول سه‌گانه عرفان عملی هستند، اگرچه در کنار اینها مطالب دیگری همچون خوف هم در آن مطرح می‌شود که فرع بر آن اصول است. در عرفان، بر تقدم و تأخر زمانی این سه عنصر تأکیدی نیست، بلکه مراد آن است که به طور ذاتی اطاعت محصول محبت، و محبت محصول معرفت است و اینها بر هم تأثیر متقابل دارند.

امام حسین علیه السلام با حماسه‌ای که در کربلا آفرید، عالی‌ترین تجلی معرفت، محبت و اطاعت را به نمایش گذاشت. توحید، تسلیم، رضا، بندگی و عرفان در حماسه حسینی موج می‌زند.

در عرفان عملی، عبادت عارف، عبادت حبیبی است. عبادت عارف نه به طمع جنت است و نه از خوف آتش، بلکه به جهت حب و عشق به خداست. ابن‌سینا با تفکیک عبادت عارف از عابد و زاهد، به این معنا تصریح دارد که عبادت عابد، به هدف نیل به بهشت و زاهد به جهت مصونیت از عذاب خداست؛ اما عارف فقط به خاطر حب به حق عبادت می‌کند (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۸۱، نمط نهم، ص ۳۵۵-۳۵۷).

در نسبت میان اخلاق و عرفان عملی، مؤلف در یک تقسیم، سه مرحله برای اخلاق، برمی‌شمرد؛ اول، اخلاق سکولار است که فقط در سطح روابط بیرونی فرد با دیگران مطرح است. در فلسفه مادی،

در تجربه عرفانی خود به آن رسیده باشند. این تجربه‌ها، در طریقت یا روش مطرح هستند و نه در احکام شریعت. بنابراین، تجربه عارف نمی‌تواند حاوی حکم جدیدی در دین باشد که اگر چنین باشد بدعت خواهد بود؛ نیز هدف عارف در ارائه آن روش‌ها، نباید جز کسب فضایل و دفع رذایل و سیر مدارج کمال، چیز دیگری باشد.

حداقل شرط صحت تجربه‌های عرفانی، عدم مخالفت آنها با شرع و عقل است. البته این عدم مخالفت لزوماً به معنای صحت آنها نیست؛ زیرا موافقت آنها با شرع و عقل نیز، بعد دیگری از مسئله است.

چارچوب در عرفان عملی، دین است که آموزه‌های اصلی آن در ایمان و عمل صالح خلاصه می‌شود. تهذیب نفس در عرفان عملی مهم و دارای دو جنبه است: اول، سلبی که همان تخلیه و پیرایش است؛ دوم، ایجابی که تخلیه و آرایش است.

عرفای اسلامی، تخلیه، تخلیه و تجلیه را مراحل سه‌گانه سیر و سلوک عرفانی دانسته‌اند. در عرفان مسیحی نیز تطهیر قلب، مراقبه و تأمل و نتیجه آن اشراق و فیض مراحل سه‌گانه سیر و سلوک است. محور در عرفان مسیحی عشق است، بخلاف معرفت که جایگاه مهمی ندارد. در برخی آثار غربی یا مستشرقان، مسیحیت را دین عشق، اسلام را دین معرفت و یهودیت را دین فقه نامیده‌اند که دست‌کم این حکم درباره اسلام ناتمام است.

در اسلام، قدم اول معرفت است؛ اما با محبت و اطاعت ارتباط وثیقی دارد. اسلام، جامع هر سه آنهاست. بی‌تردید، نتیجه مواجهه با منبع و ریشه کمال و جمال، محبت است. معرفت شهودی

است که بهترین نوع آرامش را به همراه دارد. چه بسا خداوند، توانایی‌هایی را در پرتو کمالات به عارف عطا نماید؛ اما عارف در پی امور دنیوی نیست.

شاخصه‌های عرفان شیعی

مؤلف محترم در جلسه پایانی به‌طور ویژه و مستقیم، سخن از شاخصه‌های عرفان شیعی دارد. وی بایسته‌های این شناخت را شناخت ویژگی‌های اصلی عرفان شیعی از یک‌سو و شناخت آسیب‌های نظام‌های عرفانی قدیم و جدید از سوی دیگر می‌داند. رویکرد مؤلف در این بحث درباره لغزش برخی صوفیان، کاملاً علمی و براساس معیارهای منطقی و وحیانی است. وی نقد عرفان را به‌معنای نادرستی آن نمی‌داند، همچنان‌که دفاع از آن را، تأیید همه سخنان عرفا یا دیدگاه‌های همه فرقه‌های صوفیه نمی‌شمارد. برخی با صرف دیدن لغزش‌ها یا انحرافات در ادعای عرفا، حکم به بطلان اصل عرفان می‌دهند و حال آنکه عرفان عالی‌ترین موهبتی است که انسان می‌تواند به آن نائل شود. عرفان، معرفت خدا و قرب به اوست و این آموزه‌ای است که از قرآن و سیره معصومان علیهم‌السلام سرچشمه گرفته است.

گوهر عرفان، معرفت خداست؛ پس عرفان بی‌خدا اساساً عرفان نیست. عرفان طبیعی نیز گرایشی است که در آن، به طبیعت به‌عنوان خدا و غایت‌نهایی ابراز عشق و تعهد می‌شود. اینان با استفاده از اصطلاحات عرفانی، احوال عرفانی را در ارتباط، اتحاد، بازگشت و سرانجام، وحدت با طبیعت جست‌وجو می‌کنند. این نوع از عرفان، در دنیای معاصر غرب مطرح است و امواجی از آن در برخی رمان‌ها، شعرها و فیلم‌های

تصحیح رابطه با دیگران به هدف زندگی راحت و آرام محوریت دارد و چیزی به نام خلوص نیت در آن جایی ندارد. بعد ایجابی این مطلب مقبول است؛ یعنی تصحیح روابط با دیگران لازم است، اما این تازه شروع قصه است و نه پایان آن. تقید به این مرحله لازم است. متأسفانه گاهی دیده می‌شود شخص به مباحث دینی و عرفانی فکر می‌کند بی‌آنکه توجهی به مسائل مقدماتی اخلاق داشته باشد. این معضلی است که به مقدس‌مآبی منجر می‌شود که نه دینداری است، نه عرفان است و نه اخلاق. دوم، اخلاق دینی که سطحی بالاتر دارد و انسان می‌تواند علاوه بر فایده دنیوی، به فایده اخروی آن هم توجه داشته باشد. اینجاست که پای خدا، دین و آخرت به میان کشیده می‌شود. حدود این اخلاق را، دین به‌ویژه فقه، مشخص می‌کند. سومین و بالاترین سطح اخلاق، اخلاق عرفانی یا همان دینداری باطنی است که انگیزه‌اش حب و عشق به حق و نیل به رضوان الهی است. اخلاق عرفانی متضمن دو مرحله پیشین نیز هست.

عرفان، تصحیح و تعمیق رابطه با خداست که تصحیح روابط انسانی را نیز دربر دارد. از این‌رو، عرفان عملی دو بعد یا دو ضلع دارد؛ الهی و خلقی. بنابراین، انزوا، بی‌تفاوتی، و فراموش نمودن مسئولیت‌های اجتماعی و تکالیف در قبال بندگان، در عرفان اسلامی پذیرفته نیست. عارف به جهت عشق به خدا، به متعلقات او یعنی خلق هم عشق می‌ورزد.

هدف غایی عارف در سیر و سلوک، کشف رازهای علمی، قدرت، کرامت، توانایی انجام امور خارق‌العاده، آرامش، رضایت و خلاصی از یأس نیست. هدف نهایی عارف، معرفت و قرب به حق

تعالیم، هدایت و ولایت معصوم علیه السلام است. از عناصر کلیدی عرفان شیعی، ولایت است.

عرفان بدون شریعت که در برخی فرقه‌های صوفیه معتقد به خدا، توحید، نبوت و معاد وجود دارد نیز ناتمام است. در این تفکر، شخص معتقد به اسلام است، اما به احکام ملتزم نیست؛ زیرا بر این باور است که احکام برای عوام الناس است.

عرفان بدون عقل، توهم کسانی است که اساساً عقل را باطل می‌دانند. این تفکر خلاف تعالیم قرآنی و روایی است که به عقل بهای فراوان داده است. عرفان شیعی، عقل را معتبر می‌شمرد، اما برد آن را کافی نمی‌داند. شهود و کشف بی واسطه حقایق با تهذیب نفس و عشق به خدا حاصل می‌شود.

عرفان بی اخلاق که در آن، گویا فقط خدا هست و شخص سالکی که به خلق توجهی ندارد، ناسازگار با عرفان اسلامی است که در آن، به خوشرفتاری، خدمت، احسان و ایثار تأکید شده است.

عرفان بی زندگی با ترویج ترک مطلق دنیا و زندگی ریاضت‌کشانه، شخص را به غفلت از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی سوق داده، به عنصری بی خاصیت بدل می‌گرداند.

عرفان بی سیاست که در آن، دخالت در سیاست و زندگی اجتماعی با عرفان سازگاری ندارد نیز ناسازگار با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است. پیروی از چنین سیره‌ای بود که امام خمینی ره را به ایجاد بزرگ‌ترین انقلاب سوق داده و منشأ مهم‌ترین تحولات سیاسی معاصر گرداند.

همچنان‌که گذشت، مؤلف با بیان شکل‌های نادرست یا انحراف‌یافته عرفان، اعتقاد به توحید،

کشور ما هم دیده می‌شود.

عرفان همه‌خدایی یا وحدت‌گرا؛ که می‌گوید عالم یک حقیقت واحد است، به اعتباری خدا و به اعتباری خلق است، چون به تمایز خدا و خلق قایل نیست از عرفان راستین فاصله می‌گیرد. انکار تمایز خدا و خلق، خلاف اعتقاد عرفان صحیح اسلامی است.

عرفان بدون توحید یا عرفان‌های خداگرا که هواخواهان آن با وجود اعتقاد به خدا، تصور نادرستی از خدا دارند، همچون تثلیث در مسیحیت نیز از مصادیق گرایش باطل در عرفان است. این اعتقاد، مصون از شرک نیست. عرفان شیعی خدامحور است و سالک در مقام توحید ذاتی صفاتی، افعالی و عبادی می‌کوشد از هرگونه شرکی بگریزد.

نوع دیگر از عرفان ناتمام، عرفان بدون دین است که در آن با وجود اعتقاد به خدا، پایندی به دین، وجود ندارد. این‌گونه عرفان‌ها را می‌توان دئیستی نامید. دئیست کسی است که در عین اعتقاد به خدا، بر این باور است که خداوند در عالم، دخالت تکوینی و تشریحی ندارد و عالم، خودگردان است و انسان نیز باید تنها به عقلش اتکا کند. دلایل رواج این تفکر در غرب، تحریف و انحراف در ادیان به ویژه مسیحیت است.

عرفان‌های بدون معاد و معتقد به تناسخ، که برگرفته از برخی ادیان شرقی همچون هندوئیسم است، و از سوی برخی فرقه‌های منحرف مدعی تصوف اسلامی در کشور ما نیز ترویج می‌شود، نمونه‌های دیگر از عرفان‌های باطل‌اند.

عرفان بدون ولایت که با وجود واجد بودن همه عناصر، ولایت معصوم علیه السلام را بر نمی‌تابد، با عرفان شیعی فاصله دارد. این گرایش، ناشی از دوری از

مباحث فلسفه عرفان در بحث از چیستی عرفان، به هدف اصلی مؤلف که معرفی شاخصه‌های عرفان شیعی است، کمک می‌کند.

بحث از نسبت دین و عرفان و اقوال و شقوق مختلف آن به گونه‌ای که در این کتاب آمده، بی‌سابقه است. نکته کلیدی بحث که عرفان جزئی همچون اجزای عرضی دین نیست، بلکه نسبتی طولی با آن اجزا و کل دین دارد، سخنی تازه است که هم در فهم عمیق نسبت دین و عرفان و هم در نقد مخالفان عرفان بسیار کارآمد است.

مؤلف در جلسه سوم، به خوبی نقد عرفا بر عقل را از رد آن، که اسباب چنین تلقی ناصوابی گردیده، تفکیک و متمایز نموده است. وی با تحلیلی منطقی، نقش عقل را پیش از تجربه و پس از آن در عرفان مطرح کرده است و با جمع میان نقد عرفا بر عقل و نقش عقل در عرفان، نسبت زیبایی بین عقل و عرفان ترسیم نموده است. نقد نظریه جایز بودن تناقضات در عالم عرفان از سوی مؤلف، از نکات قابل توجه دیگر در این بخش است.

پرداختن به تبیین‌های مختلف در کثرت و تفسیرهای متفاوت از وحدت وجود و روشن ساختن معنای هر کدام، حتی نگرش مادیون به این بحث در جلسه چهارم این کتاب، گامی بلند در رفع ابهام از این بحث بغرنج و پیچیده است. مؤلف محترم، تفسیر خاص از وحدت وجود شخصی مورد نظر عرفا را، از دیدگاه‌های دیگر در این باره به خوبی تفکیک و تمیز داده، با دو استدلال عرفا بر آن، یعنی استمداد از وجود ربطی و مستقل و نامتناهی بودن وجود خدا، عرضه می‌کند.

نبوت، معاد، ولایت و سلوک براساس شریعت را از اهم و ویژگی‌های عرفان راستین می‌شمرد و معنویت‌گرایی بدون خدا و بدون وحی و معاد (تناسخ‌گرایی) را از ساحت عرفان به دور می‌داند. وی عرفان شریعت‌گرایز و عقل‌ستیز و سلوک بدون توجه به اخلاق و زندگی را عرفان کاذب می‌داند. بر این اساس، پایبندی به عقل، تهذیب نفس با سیر و سلوکی منتهی به شهود و التزام به وحی، سه ویژگی ممتاز عرفان شیعی است که از آن، به همراهی عرفان، برهان و قرآن یاد می‌شود. رو آوردن به قرآن بدون برهان، به تفکر ظاهریه و مجسمه می‌انجامد. گرایش به وحی بدون عقل، سخن وهابیت است. عقل بدون وحی حتی در میان بزرگ‌ترین فلاسفه صاحب قدرت عقلی فراوان، سبب خطاهای بسیار گردیده است. عرفان بدون عقل و وحی نیز به گمراهی و خرافات کشیده می‌شود. عرفان شیعی هر سه را با هم توأمان دارد.

مؤلف در پایان، خواننده خود را برای شناخت عمیق‌تر از عرفان ناب اسلامی به تفاسیر قرآن، ادعیه مأثوره به ویژه صحیفه سجاده و دعاهایی همچون کمیل (ر. ک: فنائی اشکوری، ۱۳۸۷)، ابو حمزه ثمالی، مناجات شعبانیه و دعای سیدالشهداء در عرفه دعوت می‌کند.

نگاهی به نکته‌های تازه و دستاوردهای اثر

واژه‌شناسی عرفان و بررسی معنای مورد نظر آن در غرب، نیز مقایسه آن با عرفان ادیان و عرفان اسلامی در جلسه نخست این کتاب، طراوت و تازگی دارد. برشمردن شاخه‌های مختلف علوم عرفانی نیز در این بحث چشم‌گشا است. پرداختن این اثر به برخی

بی مسئولیتی دور می‌سازد. مؤلف محترم در جلسه پایانی، اشکال مختلف و نادرست یا انحرافیافته عرفان را همچون عرفان بدون خدا، همه‌خدایی، بدون توحید، بدون دین، بدون معاد، بدون ولایت، بدون شریعت، بدون عقل، بدون اخلاق، زندگی ستیز، سیاست‌گریز، عرفان دینی نادرست و سرانجام، عرفان طبیعی را به بحث و شرح می‌نشیند و با بهره‌جستن از آنها، شاخصه‌های عرفان شیعی را برشمرده، آن را از اشکال مذکور به خوبی تفکیک و تمیز می‌دهد. وی با بیان اینکه عرفان شیعی جامع روش عقلی، نقلی و شهودی است، مهم‌ترین شاخصه عرفان شیعی را ترسیم و به مشتاقان سیر و سلوک و تشنگان معرفت و قرب حق عرضه می‌نماید.

نکات پایانی

۱. بیان کتاب، شفاهی است و شیوه پرسش و پاسخ البته به آن جذابیت بخشیده است؛ اما از آنجاکه بیان شفاهی محدودیت‌های خاص خود را دارد، به نظر می‌رسد به لحاظ امتیازات خاص این اثر، تازگی مطالب و در عین حال مفید بودن آن، بیان کتبی بهتر بتواند اهداف کتاب را دنبال کرده و مؤلف را یاری نماید. ضمن آنکه بیان شفاهی مخاطبان خاص خود را دارد؛ لکن این محدودیت به مراتب در بیان کتبی کمتر است و می‌تواند این اثر را به شکل یک کتاب درسی، در خدمت مراکز علمی حوزه و دانشگاه قرار دهد.

۲. برخی مطالب کتاب اختصار دارد و گاهی ممکن است این اختصار اسباب ابهاماتی گردد، به‌ویژه اینکه بسیاری مسائل مطرح شده در آن جدید هستند. این اختصار تفصیل بیشتری طلب می‌کند.

مؤلف می‌کوشد با اشاره به سه اصل ضروری در اعتقاد دینی، یعنی: اعتقاد به خدا، اعتقاد به خلق و اعتقاد به تمایز آن دو، دیدگاه عرفای اسلامی را از شائبه خروج از دین بپیراید. وی با تصریح و تأکید بر این مطلب که اتخاذ هیچ‌کدام از اقوال عرفا در تبیین کثرت یا وحدت الزام‌آور و مخل به اعتقاد دینی نیست، می‌کوشد به درگیری‌های غیرمنطقی در این بحث خاتمه دهد.

وی در سخنان پایانی خود در این بخش از کتاب، به معنای اسلامی بودن فلسفه از حیثیتی خاص می‌پردازد و بدون اتخاذ موضعی در بحث وحدت وجود شخصی، خواننده را به مطالعه و فهم نظر عرفا دعوت نموده و از تکذیب یا تصدیق بی‌اساس و بی‌علم پرهیز می‌دهد.

در بحث عرفان عملی، وی با تأکید بر دو معیار شرع و عقل، تجربه عرفا را به‌عنوان منبع عرفان عملی در کنار عقل و دین طرح می‌کند. توجه دادن مؤلف به کارکرد تجربه عرفانی در طریقت و ارائه تکنیک و نه در شریعت و اضافه و کم کردن حکم فقهی، بسیار ارزشمند و مانع بسیاری کج‌اندیشی‌ها در حوزه عرفان است.

تقسیم مراحل سه‌گانه معرفت، محبت و اطاعت و تبیین نوع ارتباط آنها با هم، تفسیری جدید از مؤلف درباره مراحل سیر و سلوک و ارکان عرفان اسلامی است. سطح‌بندی اخلاق و توصیه به رعایت مراتب آن، ضمن معرفی بالاترین سطح آن به‌عنوان عرفان، سخن تازه‌ای دیگر از مؤلف در این باب است. وی با تأکید بر عشق و ورزیدن به خلق به‌عنوان مظاهر خداوند و خدمت به آنها، ساحت عرفان را از انزوا و

پیشنهاد شده مرتفع گردد.
 ۷. از نظر صوری و شکلی نیز کتاب می‌تواند به صورت بهتری عرضه شود و طرح روی جلد مناسب‌تری انتخاب شود.
 ۸. توزیع و شمارگان کتاب نیز تناسبی با اهمیت کتاب و نیاز ضروری که به آن هست ندارد.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۱، *الإشارات و التنبیها*، قم، بوستان کتاب.
- استیس، والتر، ۱۳۸۸، *عرفان و فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چ هفتم، تهران، سروش.
- فنائی اشکوری، محمد، ۱۳۹۱ الف، *شاخصه‌های عرفان ناب شیعی*، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۹۱ ب، «مناسبات عقل و عرفان»، در: *فلسفه: نظر و عمل* (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت روز جهانی فلسفه، ۲۰۱۰)، تهران، حکمت و فلسفه ایران.
- ، ۱۳۸۷، *نیایش عارفان*، شرح حکمت و معنویت شیعی در *دعای کمیل*، قم، شیعه‌شناسی.

۳. مؤلف محترم ضمن بیان زبان رمزی و استعاره‌ای یا دشوار و پیچیده عارفان در بیان دلایل مخالفت با عرفان، خاطر نشان می‌کند: پیامبر و امام که عارفان حقیقی هستند، همان معارف را بدون توسل به آن رموز و اسرار به بهترین زبان به کار برده‌اند. بنابراین، موضع حضرات معصومان علیهم‌السلام پرهیز از استفاده چنین ادبیاتی است. از سوی دیگر، غنا و جذبه عرفان و به‌ویژه اشعار عرفانی همچون حافظ، نیز ضرورت حفظ اسرار، اقتضای چنین ادبیاتی دارد. موضع مؤلف، در قبال این دو روش، واضح نیست یا دست‌کم راهی پیش پای مخاطب نگذاشته است.

۴. مؤلف محترم در معرفی تجربه عرفانی به‌عنوان منبع عملی، معیار عدم مخالفت با شرع و عقل را لازم، اما ناکافی می‌داند و موافقت عقل و شرع را بعد دیگر مسئله می‌داند؛ اما به راه‌های دستیابی به این موافقت متعرض نشده است. این مطلب از جهت معرفی کردن تجربه عرفانی به‌عنوان یکی از منابع عرفان عملی، تا حدی ضروری به نظر می‌رسد.

۵. مؤلف محترم، علم روان‌شناسی عرفان را شاخه‌ای جدید از علوم عرفانی معرفی می‌کند و پژوهشگران را در این زمینه، به ترغیب و تشویق وامی‌دارد. وی اثر ویلیام جیمز را به‌عنوان اولین اثر در این زمینه، البته در غرب، معرفی می‌کند. این شاخه از علم عرفان، گرچه نو و تازه است و محل تأمل و تحقیق دارد، لکن مؤلف به دشواری‌های خاص این رشته در عرفان اسلامی اشاره ننموده است.

۶. تذکر این نکته ضروری است که نکات سوم، چهارم و پنجم به نوعی به نکته دوم، یعنی اختصار مطالب، بازگشت دارد که امید است با تفصیل